

بررسی وجوه اشتراک و اختلاف تقریرهای ابن سینا و علامه طباطبایی از برهان صدیقین

حسن عبدی^۱

چکیده

پرسش اصلی این پژوهش عبارت است از: «تقریر ابن سینا و علامه طباطبایی از برهان صدیقین چیست و چه اشتراک‌ها و تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند؟» هدف از بررسی این مسئله، آگاهی عمیق‌تر نسبت به جایگاه و ارزش یکی از مهم‌ترین براهین اثبات خدا در فلسفه اسلامی است. در این نوشتار، با استفاده از روش تحلیلی - عقلی، ابتدا تلاش شده با بررسی آثار ابن سینا، گزارشی از تقریر او از برهان صدیقین ارائه گردد. سپس تقریر علامه طباطبایی از این برهان ارائه شده است. با مقایسه میان این دو تقریر، وجوه اشتراک و اختلاف آنها مطرح گردیده و در پایان، یافته‌های پژوهش در قالب نتیجه‌گیری ارائه شده است. بر اساس نتایج به دست آمده از این پژوهش، سه وجه اشتراک میان دو تقریر فوق وجود دارد: لمی بودن هر دو تقریر، بی‌نیازی هر دو تقریر از ابطال دور و تسلسل، و اثبات صفات واجب الوجود علاوه بر اثبات وجود او. از سوی دیگر، چهار وجه اختلاف میان دو تقریر مذکور وجود دارد: در تقریر ابن سینا، از اصل وجود استفاده شده است، در حالی که در تقریر علامه طباطبایی از اصل واقعیت؛ تقریر ابن سینا تنها قادر به اثبات ضرورت ذاتی واجب الوجود است، ولی تقریر علامه طباطبایی، ضرورت ازلی واجب الوجود بالذات را نیز اثبات می‌کند؛ ابن سینا در تقریر خود از مقدمات متعددی استفاده کرده است، ولی علامه طباطبایی در تقریر خود با استفاده از کم‌ترین مقدمات، مطلوب را اثبات کرده است.

واژگان کلیدی: برهان صدیقین، اثبات واجب، وجوب وجود، اصل واقعیت، ابن سینا، علامه طباطبایی.

۱. استادیار گروه فلسفه دانشگاه باقر العلوم علیه السلام، قم، ایران؛ Hassanabdi20@yahoo.com.

مقدمه

یکی از مسائل الهیات به معنای اخص، مسئله اثبات واجب الوجود است که در آن، ادله عقلی بر اثبات وجود خدا، طرح و بررسی می‌شود. حکمای اسلامی در طول تاریخ این علم، تلاش‌های فراوانی برای اثبات وجود واجب بالذات انجام داده‌اند و براهین مختلفی بر اثبات وجود واجب بالذات ارائه کرده‌اند. یکی از مهم‌ترین براهین اثبات واجب بالذات، شیوه برهان صدیقین است.

نخستین اشاره‌ها به این شیوه را می‌توان در کتاب فصوص الحکم فارابی (۳۳۹-۲۵۸ ق) یافت^۱ (فارابی، ۱۴۰۵، ص ۶۲)، ولی تا پیش از ابن سینا (۳۷۰-۴۲۸ ق) تقریری بر اساس این شیوه در متون حکمت اسلامی به چشم نمی‌خورد و ابن سینا نخستین تقریر این برهان را ارائه کرده است. از این رو باید او را مبتکر برهان صدیقین شمرد. پس از وی، حکمای اسلامی تلاش کردند تقریرهای دیگری از این برهان ارائه کنند و در مجموع، ده‌ها تقریر برای این برهان مطرح شده است (آشتیانی، ۱۳۷۲، ص ۴۸۹) که یکی از آخرین تقریرها، تقریر علامه طباطبایی (۱۳۲۱-۱۴۰۲ ق) است.

با توجه به اینکه اصل حاکم بر همه این تلاش‌ها آن بوده که هر حکیمی، تقریری متقن‌تر و منسجم‌تر از تقریرهای گذشته ارائه کند، این پرسش مطرح می‌شود که تقریر علامه طباطبایی، به عنوان یکی از آخرین تلاش‌ها در این زمینه، چه اشتراک‌ها و چه تفاوت‌هایی با تقریر ابن سینا دارد؟

۱. روش تحقیق

پیش از ورود به بحث، مناسب است توضیحی درباره روش به‌کاررفته در این پژوهش ارائه گردد. اولاً روش پژوهش، روش کتابخانه‌ای است که بر مطالعه و بررسی متون و منابع نوشتاری استوار است؛ لیکن افزون بر این، سعی شده در ارجاعات، بر منابع معتبر و دست اول تکیه

۱. عبارت فارابی در کتاب فصوص الحکم چنین است: «فص: لك ان تلاحظ عالم الخلق فتري فيه امارات الصنعه و لك ان تعرض عنه و تلاحظ عالم الوجود المحض و تعلم انه لايد من وجود بالذات و تعلم كيف ينبغي (ان يكون) عليه الوجود بالذات. فان اعتبرت عالم الخلق فانت صاعد و ان اعتبرت عالم الوجود المحض فانت نازل، تعرف بالنزول ان ليس هذا ذاك و تعرف بالصعود ان هذا هذا» (سُئِبِهَ آيَاتِنَا فِي الْأَقَاقِي وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعُونَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَّلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) (فصلت: ۵۳). (فارابی، ۱۴۰۵، ص ۶۲)

شود. ثانیاً در گزارش دیدگاه ابن سینا و علامه طباطبائی، از روش تحلیلی - عقلی پیروی شده است. در این روش، باور بر آن است که با توجه به الگوی میناگروی، هر دیدگاهی بر پایه مجموعه‌ای از مقدمات استوار است، ولی لزوماً چنین نیست که یک متفکر در تبیین دیدگاه خود تنها به بیان این مقدمات اکتفا کند؛ بلکه در برخی موارد، مطالب دیگری - که ارتباط منطقی چندانی به دیدگاه مذکور ندارد - را نیز ذکر می‌کند. از این رو، گام اساسی در فهم دیدگاه یک متفکر آن است که آن دسته از مقدمات و شروط لازم و کافی را که به دیدگاه مذکور انجامیده، از سایر مطالب بازشناسیم. در این مقاله، تلاش شده تا در گزارش دیدگاه ابن سینا و علامه طباطبائی، همه مقدماتی که در شکل‌گیری دیدگاه آنها نقش داشته - خواه مقدمات نمایان و خواه مقدمات پنهان - به صورت صریح ذکر شود، و هر مقدمه با شماره خاصی در جایگاه منطقی خود قرار گیرد. این روش، علاوه بر آنکه برای گزارش دیدگاه مفید است، می‌تواند برای بررسی آن دیدگاه نیز سودمند باشد؛ زیرا با استفاده از آن می‌توان به دقت نشان داد که اشکال‌ها یا نقاط ضعف یک دیدگاه، دقیقاً به کدام یک از مقدمات آن بازمی‌گردد.

همچنین در این پژوهش، از روش تطبیقی استفاده شده است. با توجه به اینکه از میان دو متفکر مورد بحث، یکی به دوره‌های اولیه حکمت اسلامی و دیگری به دوره معاصر تعلق دارد، به کارگیری روش تطبیقی، علاوه بر آنکه ما را با نقاط قوت و ضعف دیدگاه هر یک از این دو حکیم آشنا می‌سازد، چشم‌اندازی نیز از سیر تحولاتی که برهان صدیقین از زمان طرح آن در حکمت اسلامی تا دوره معاصر به خود دیده است را به دست می‌دهد. به هر حال در ادامه، نخست گزارشی از تقریر ابن سینا ارائه خواهیم کرد، سپس تقریر علامه طباطبائی را از نظر خواهیم گذراند و در پایان، به بررسی تطبیقی این دو تقریر می‌پردازیم.

۲. گزارش تقریر ابن سینا از برهان صدیقین

پرسش نخست، به چیستی تقریر ابن سینا از برهان صدیقین بازمی‌گردد. بررسی آثار او نشان می‌دهد که وی تقریر خود را در کتاب‌های الاشارات و التنبیها (ابن سینا، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۸-۲۸)، المبدأ و المعاد (همان، ۱۳۶۳ الف، ص ۲۲-۲۳)، النجاه (همان، ۱۳۷۹، ص ۲۳۵)، و دانشنامه علایی (همان، ۱۳۶۰، ص ۱۰۵-۱۰۶) مطرح کرده است. افزون بر این، پس از وی

نیز شارحان و مفسران آثار او تلاش کرده‌اند ضمن ارائه گزارشی از تقریر مذکور، به تفسیر و تبیین آن پردازند که از جمله آنها می‌توان به بیان محقق طوسی (۵۹۷-۶۷۲ق) در تجرید الاعتقاد (حلی، بی‌تا، ص ۱۱۸)، صدرالمتالهین (۹۷۰-۱۰۵۰ق) در الحکمه المتعالیه (صدرالمتالهین، ۱۴۱۰، ج ۶، ص ۲۶)، محقق سبزواری (۱۲۱۲-۱۲۸۹ق) در شرح المنظومه (سبزواری، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۵۰۵-۵۰۶) و علامه طباطبایی در نهایه الحکمه (طباطبایی، ۱۴۱۵، ص ۲۷۰-۲۷۱) اشاره کرد.^۱

در اینجا تلاش خواهیم کرد برهان صدیقین را آن گونه که وی در کتاب الاشارات و التنبیهاط مطرح کرده است، بیان کنیم. او در اولین گام، وجود یک موجود در عالم خارج را مسلم می‌گیرد و با تمرکز بر ذات این وجود و بدون در نظر گرفتن هر چیزی که خارج از ذات آن است، دَوْرانی را به این صورت مطرح می‌کند که این موجود، یا به نحوی است که به خودی خود، وجود برای آن ضروری است، یا به نحوی است که به خودی خود، وجود برای آن ضروری نیست. در صورت اول، مدعا ثابت می‌شود و در صورت دوم، این موجود، ممکن الوجود خواهد بود (ابن سینا، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۸). وی سپس در ادامه و در قالب «اشاره»، به ویژگی ممکن الوجود اشاره می‌کند که عبارت است از اینکه: وجود آن از ناحیه غیر به او افاضه می‌گردد؛ همان گونه که عدم چنین موجودی نیز مستند به عدم، فقدان و غیبت علت آن است (همان، ص ۱۹). سپس با بررسی علت موجود ممکن، اذعان می‌کند که این علت، یا به صورت مستقیم به یک موجود واجب الوجود بالذات بازمی‌گردد یا آنکه در سلسله‌ای از ممکنات، هر کدام، علت موجود بعدی است و این سلسله تا بی‌نهایت ادامه می‌یابد. ولی این سلسله، هرچه گسترده باشد، باز همچنان ممکن الوجود است و در وجودش به یک واجب الوجود نیاز دارد. اما این سلسله ممکنات، چگونه متوقف می‌گردد؟ این پرسشی است که او در ادامه، به آن پاسخ داده است. (همان، ص ۲۰)

بعد از آنکه ابن سینا همه ممکنات را در ضمن یک مجموعه در نظر گرفت، به بررسی

۱. برخی از گزارش‌های مطرح شده در منابع مذکور، با تقریر ابن سینا از برهان صدیقین تفاوت دارد. برای نمونه، تقریری که علامه طباطبایی در نهایه الحکمه از جانب ابن سینا ارائه کرده است با آنچه وی مطرح نموده، تفاوت دارد؛ در نظر ابن سینا، در برهان صدیقین، از پذیرش اصل وجود می‌توان به اثبات وجود واجب الوجود رسید، ولی در گزارش علامه طباطبایی از پذیرش وجود به معنای سراسر هستی. (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۵، ص ۲۷۰-۲۷۱)

علت این ممکنات می پردازد. او در ابتدا اذعان می کند که محال است علت این مجموعه ممکنات، یکی از افراد خود مجموعه باشد؛ زیرا این مطلب برخلاف فرض اصلی مسئله است که همه اجزای این مجموعه، ممکن الوجود قلمداد شده اند. اگر کسی ادعا کند که علت مجموعه مذکور، همه آحاد در کنار هم هستند، در این صورت، پاسخ این است که مجموعه ممکنات وجودی مستقل از افراد ندارد تا یکی علت وجود دیگری باشد. او در ادامه، فروض مختلفی که برای علت این مجموعه متصور است را مطرح می کند و به بررسی آنها می پردازد. (همان، ص ۲۲ - ۲۵)

در ادامه، ابن سینا همه ممکنات را در قالب یک مجموعه در نظر می گیرد و تاکید می کند که ممکن بودن یک یک اجزای این مجموعه باعث می گردد تا کل مجموعه نیز ممکن الوجود محسوب گردد. به عبارت دیگر اگر تعداد بی شماری ممکن الوجود در کنار یکدیگر قرار گیرند، هیچ گاه واجد صفت واجب بالذات بودن نخواهند شد و از این جهت، شمار ممکنات، تاثیری در وصف امکان مجموع آنها ایجاد نخواهد کرد. او در ادامه، با بررسی فرض های مختلف، چنین نتیجه می گیرد که به هر حال لازم است علتی ورای این مجموعه و افراد آن وجود داشته باشد که به این مجموعه، وجود بخشیده است. اما یک فرض همچنان باقی است. اگر مجموعه ممکنات در قالب یک سلسله نامتناهی قرار داشته باشند، آیا همچنان به علت، نیاز خواهند داشت؟ او در عبارت بعد، به بررسی این پرسش می پردازد. (همان، ص ۲۵ - ۲۶)

او بر اساس پرهان طرف و وسط، تسلسل در علل را ابطال می کند؛ زیرا در سلسله ای از علل و معلول ها، هر عضوی که وسط قرار گیرد، معلول است و تنها وجود واجب است که به دلیل بی نیازی از علت می تواند در این سلسله طرف قرار گیرد (همان، ص ۲۷). او سرانجام با ابطال تسلسل، نشان می دهد که وجود مجموعه ای ممکن الوجود، بدون وجود واجب الوجود بالذات محال است. از این رو با توجه به اینکه وجودی در عالم خارج هست، این وجود، یا خود واجب الوجود است یا ناگزیر، به وجود واجب بالذات منتهی می شود (همان، ص ۲۷ - ۲۸). اکنون تلاش می کنیم با تمرکز بر آنچه وی در کتاب الاشارات و التنبیهات بیان کرده است و با استفاده از روش تحلیلی - عقلی، تقریر ابن سینا را تبیین کنیم.

- (۱) شی‌ای در خارج وجود دارد. (بدیهی)
- (۲) هر موجودی، یا واجب بالذات است یا ممکن بالذات. (بر اساس تعریف «واجب بالذات» و «ممکن بالذات» و دوران عقلی دائر میان نفی و اثبات)
- (۳) این شیء موجود یا
- (۳/ا) واجب بالذات است یا
- (۳/ب) ممکن بالذات. (استنتاج از (۱) و (۲))
- (۴) برای هر ممکن بالذاتی در وجود داشتن، علّتی وجود دارد. (اصل علّیت)
- (۵) برای این شیء ممکن بالذات، در وجود داشتن، علّتی وجود دارد. (استنتاج از (۳/ب) و (۴))
- (۶) علّتی این شیء ممکن بالذات یا
- (۶/ا) واجب بالذات است یا
- (۶/ب) ممکن بالذات. (استنتاج از (۲) و (۵))
- (۷) برای این علّت - که خود ممکن بالذات است - در وجود داشتن، علّتی وجود دارد. (استنتاج از (۴) و (۶/ب))
- (۸) این علّت خود یا
- (۸/ا) واجب بالذات است یا
- (۸/ب) در مجموعه‌ای از ممکنات بالذات است. (استنتاج از (۲) و (۷) و تقسیم عقلی)
- (۹) مجموعه ممکنات بالذات یا
- (۹/ا) علّت دارد یا
- (۹/ب) علّت ندارد. (استنتاج از (۸/ا) و تقسیم عقلی)
- (۱۰) هر مجموعه‌ای در وجود یافتن، محتاج به همه اجزایش است. (بر اساس تحلیل عقلی رابطه جزء و کل و با توجه به تعریف «مجموعه»)
- (۱۱) این مجموعه ممکنات بالذات، محتاج به همه اجزایش است. (استنتاج از (۹) و (۱۰))

(۱۲) هر موجودی که در وجود یافتن محتاج باشد، واجب بالذات نیست. (بر اساس تعریف «واجب بالذات»)

(۱۳) این مجموعه ممکنات بالذات، واجب بالذات نیست. (استنتاج از (۱۱) و (۱۲))

(۱۴) هر موجودی که واجب بالذات نباشد، ممکن بالذات است. (استنتاج از (۲) و (۱۳))

(۱۵) این مجموعه ممکنات بالذات، خود ممکن بالذات است. (استنتاج از (۱۳) و (۱۴))

(۱۶) برای این مجموعه ممکنات بالذات، علتی وجود دارد. (استنتاج از (۴) و (۱۵))

(۱۷) علت این مجموعه ممکنات بالذات یا

(۱۷/a) همه اجزاء آن است یا

(۱۷/b) تک تک اجزاء آن است یا

(۱۷/c) بعضی از اجزاء آن است یا

(۱۷/d) خارج از مجموعه است. (استنتاج از (۱۶) و بر اساس دوران عقلی)

(۱۸) مجموعه ممکنات بالذات، همان اجزاء آن است. (بر اساس تحلیل عقلی و با

توجه به تعریف «مجموعه»)

(۱۹) هیچ موجودی، علت خودش نیست. (بر اساس اصل امتناع تناقض)

(۲۰) همه اجزاء مجموعه، علت مجموعه ممکنات بالذات نیست. (استنتاج از (۱۸)

و (۱۹))

(۲۱) تک تک اجزاء علت مجموعه، علت ممکنات بالذات نیست. (استنتاج از (۱۰)

و (۱۱))

(۲۲) ترجیح بدون مرجح محال است. (بر اساس اصل امتناع تناقض و با توجه به

تعریف «ترجیح»)

(۲۳) علت بودن بعضی از اجزاء برای مجموعه ممکنات بالذات، ترجیح بدون مرجح

است. (بر اساس تحلیل عقلی و با توجه به تعریف «ترجیح»)

(۲۴) علت بودن بعضی از اجزاء برای مجموعه ممکنات بالذات محال است.

(استنتاج از (۲۲) و (۲۳))

(۲۵) هر موجودی که داخل در مجموعه ممکنات بالذات نباشد، واجب بالذات

است. (استنتاج از (۸))

(۲۶) علت این مجموعه ممکنات بالذات، خارج از مجموعه است. (استنتاج از (۱۷) و (۲۰) و (۲۱) و (۲۴))

(۲۷) علت این مجموعه ممکنات بالذات، واجب بالذات است. (استنتاج از (۲۵) و (۲۶))

(۲۸) این شیء موجود یا

(۲۸/a) واجب بالذات است [صورت (۳/a)] یا

(۲۸/b) علتش واجب بالذات است [صورت (۶/a)] یا

(۲۸/c) علت آن، واجب بالذات است [صورت (۸/a)] یا

(۲۸/d) در ضمن مجموعه‌ای از ممکنات بالذات است که علت این مجموعه،

واجب بالذات است. [صورت (۸/b)] (استنتاج از (۳) و (۶) و (۸) و (۲۷))

(۲۹) در هر صورت، واجب بالذات موجود است. (استنتاج از (۲۸))

همان گونه که از سیر این برهان به دست می‌آید، ابن سینا با مبدا قرار دادن اصل وجود شیء‌ای در عالم خارج، بدون آنکه ویژگی‌های آن، برای استمرار حرکت برهان موضوعیت داشته باشد و به عبارت دیگر، ممکن بودن یا واجب بودن آن لحاظ گردد، به اثبات وجود واجب الوجود پرداخته است^۱. ولی جایگاه و منزلت او مانع از آن نشده است که تقریرش از نگاه ناقدان به دور بماند. حکیمان بعد از او، به تفصیل به بررسی این تقریر از برهان صدیقین پرداخته‌اند و اشکال‌هایی بر آن مطرح و تلاش کرده‌اند تا خود تقریری متقن‌تر و منسجم‌تر از برهان صدیقین ارائه کنند. یکی از آنها، علامه طباطبایی است که در ادامه، تقریر او را از نظر می‌گذرانیم.

۳. گزارش تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین

علامه طباطبایی، تقریر اصلی خود را در تعلیقه بر کتاب الحکمه المتعالیه صدرالمتالهین (صدرالمتالهین، ۱۴۱۰، ج ۶، ص ۲۳) مطرح کرده است، ولی می‌توان آن را با اندکی تفاوت، در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم (مظهری، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۷۷-۸۸) نیز یافت. در این

۱. بیان‌های او در سایر آثارش نیز در اساس، با این بیان مشترک است و تنها تفاوت اندکی در بیان او در دانشنامه

علایی به چشم می‌خورد. (ر. ک: ابن سینا، ۱۳۶۰، ص ۱۰۵-۱۰۶)

قسمت، نخست عبارت علامه طباطبائی در تقریر این برهان را از نظر می‌گذرانیم و سپس به توضیح و تبیین آن خواهیم پرداخت. علامه در تعلیقه خود بر کتاب الحکمه المتعالیه می‌گوید: «و هذه هي الواقعيه التي ندفع بها «السفسطه» و نجد كل ذي شعور مضطراً الى اثباتها و هي لاتقبل البطلان و الرفع لذاتها حتى انّ فرض بطلانها و رفعها مستلزم لثبوتها و وضعها، فلو فرضنا بطلان كل واقعيه في وقت او مطلقاً كانت حينئذ كل واقعيه باطله واقعاً (اي الواقعيه ثابتة) و كذا السوفسطي لو راي الاشياء موهومه او شك في واقعيّتها فعنده الاشياء موهومه واقعاً و الواقعيه مشكوكه واقعاً (اي هي ثابتة من حيث هي مرفوعه) و اذا كانت اصل الواقعيه لاتقبل العدم و البطلان لذاتها فهي واجبه بالذات فهناك واقعيه واجبه بالذات، و الاشياء التي لها واقعيه مفتقره اليها في واقعيّتها قائمه الوجود بها». (صدرالمتألهين، ۱۴۱۰، ج ۶، تعلیقه ص ۱-۱۵)

محور اصلی تقریر علامه طباطبائی چنین است که وی در تبیین نظر خویش، بر واقعیتی که شکی در وجود آن نیست و مرز میان فلسفه و سفسطه محسوب می‌شود، انگشت می‌نهد. وی سپس با ارائه مقدماتی نشان می‌دهد که این واقعیت - که هرکس ناگزیر از پذیرش آن است؛ زیرا انکار آن نیز به اثباتش می‌انجامد - چیزی جز واجب الوجود نیست. علامه طباطبائی خود معتقد است که بیانش صرفاً تنبیهی بر امر بدیهی است نه اینکه برهانی بر اثبات واجب باشد (همان، ص ۱۵). به عبارت دیگر، این تقریر جدید، به هیچ مبدأ تصدیقی نیاز ندارد. روشنی و وضوح تقریر علامه طباطبائی تا آنجاست که برخی، بدهت تقریر علامه طباطبائی را در حدی دانسته‌اند که می‌توان آن را نخستین مسئله از مسائل فلسفی به حساب آورد. (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ص ۲۱۶)

علامه طباطبائی همچنین در کتاب اصول فلسفه، با تفصیل بیشتری به ارائه تقریر خود از برهان صدیقین می‌پردازد و می‌گوید: «بیان اول: واقعیت هستی که در ثبوت وی هیچ شکی نداریم، هرگز نفی نمی‌پذیرد و نابودی برنمی‌دارد. به عبارت دیگر: واقعیت هستی، بی هیچ قید و شرط، واقعیت هستی است و با هیچ قید و شرطی، لاواقعیت نمی‌شود، و چون جهان گذران و هر جزء از اجزاء جهان، نفی را می‌پذیرد، پس عین همان واقعیت، نفی‌ناپذیر نیست؛ بلکه با آن واقعیت واقعیت دار و بی آن از هستی بهره‌ای نداشته و منفی است. البته نه به این معنی که واقعیت با اشیاء یکی شود و یا در آنها نفوذ

یا حلول کند و یا پاره‌هایی از واقعیت جدا شده و به اشیاء پیوندند؛ بلکه مانند نور که اجسام تاریک با وی روشن و بی وی تاریک باشند. و درعین حال، همین مثال نور در بیان مقصود، خالی از قصور نیست. به عبارت دیگر، او خودش عین واقعیت است و جهان و اجزاء جهان با او، واقعیت دار و بی او، هیچ و پوچ می‌باشد. نتیجه: جهان و اجزاء جهان، در استقلال وجودی و واقعیت دار بودن خود، تکیه به یک واقعیت دارند که عین واقعیت و به خودی خود واقعیت است». (مطهری، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۷۷-۸۸)

تقریری که علامه طباطبایی از برهان صدیقین ارائه کرده است در ظاهر به هیچ یک از مقدمات فلسفی پیچیده مانند اصالت وجود، تشکیک وجود و ربط علی که ممکن است در سایر تقریرها با آن مواجه شویم نیاز ندارد. علامه طباطبایی مستقیماً به سراغ واقعیت رفته است؛ همان واقعیتی که مرز میان فلسفه و سفسطه شمرده می‌شود و آنچه مهم است پذیرش این واقعیت است، خواه آن را بر وجود تطبیق دهیم، خواه بر ماهیت و خواه آن را واحد به وحدت شخصی بدانیم، خواه آن را کثیر به حساب آوریم. از این رو است که علامه طباطبایی تصریح می‌کند هرکسی که از توانایی عقلی برخوردار باشد به وجود این واقعیت اذعان خواهد کرد (صدرالمتهین، ۱۴۱۰، ج ۶، ص ۱۴) و نیازی نیست تا اصیل بودن وجود و اعتباری بودن ماهیت برای او اثبات گردد. بعد از پذیرش واقعیت، روشن می‌شود که این واقعیت بالذات، بطلان و نیستی را بر نمی‌تابد و هرآنچه که بالذات، بطلان و نیستی را برنتابد، واجب الوجود خواهد بود. صورت اجمالی برهان را می‌توان این گونه تقریر کرد:

(۱) واقعیت عینی بالذات، بطلان و نیستی را بر نمی‌تابد. (مقدمه بدیهی وجدانی)

(۲) هر چیزی که بالذات، بطلان و نیستی را برنتابد، واجب الوجود بالذات است. (مقدمه بر اساس تعریف «واجب الوجود بالذات»)

(۳) واقعیت عینی، واجب الوجود بالذات است. (استنتاج از مقدمه (۱) و (۲))

می‌توان بر اساس روش تحلیلی - عقلی، و با مراجعه به آثار مختلف علامه طباطبایی مانند کتاب اصول فلسفه، بدایه الحکمه و تعلیقه علی الحکمه المتعالیه، استدلال علامه طباطبایی را با توجه به مقدمات مطوئه آن، این گونه تقریر کرد:

(۱) واقعیتی در خارج هست. (مقدمه بدیهی وجدانی)

(۲) هر چیزی تا هست، نبودش محال است. (مقدمه بر اساس امتناع اجتماع نقیضین)

(۳) آن واقعیت در خارج، تا هست، نبودش محال است. (استنتاج از مقدمه (۱) و (۲))

(۴) هر چیزی که تا هست، نبودش محال است، تا هست ضرورت دارد. (مقدمه بر اساس تعریف «ضرورت»)

(۵) آن واقعیت در خارج، تا هست، ضرورت دارد. (استنتاج از مقدمه (۳) و (۴))

(۶) هر شرطی غیر از مشروط است. (مقدمه بر اساس تحلیل مفهوم «شرط» و «مشروط»)

(۷) شرط واقعیت باید غیر از خود واقعیت باشد. (استنتاج از مقدمه (۵) و (۶))

(۸) هر چه غیر از واقعیت در خارج است، معدوم است. (مقدمه بر اساس امتناع اجتماع نقیضین)

(۹) شرط واقعیت در خارج، معدوم است. (استنتاج از مقدمه (۷) و (۸))

(۱۰) هر چه شرطش معدوم باشد، غیر مشروط است. (مقدمه بر اساس تحلیل عقلی)

(۱۱) واقعیت در خارج، غیر مشروط است. (استنتاج از مقدمه (۹) و (۱۰))

(۱۲) واقعیت در خارج غیر مشروط، ضرورت دارد. (استنتاج از مقدمه (۵) و (۱۱))

(۱۳) هر چیزی که به صورت غیر مشروط ضرورت داشته باشد، ضرورت ازلی دارد. (مقدمه بر اساس تعریف «ضرورت ازلی»)

(۱۴) واقعیت در خارج، ضرورت ازلی دارد. (استنتاج از مقدمه (۱۲) و (۱۳))

(۱۵) آنچه ضرورت ازلی دارد، واجب الوجود بالذات است. (مقدمه بر اساس تعریف «واجب بالذات»)

(۱۶) واجب بالذات در خارج وجود دارد. (استنتاج از مقدمه (۱۴) و (۱۵))

با توجه به سیر برهان علامه طباطبائی، روشن می‌شود که او پذیرش واقعیت خارجی را نقطه آغاز برهان قرار داده است و در پایان، بر اساس برخی مقدمات بدیهی، وجود واجب بالذات در خارج را اثبات کرده است. حال پس از این گزارش، به سراغ بررسی تطبیقی تقریر ابن سینا و تقریر علامه طباطبائی می‌رویم.

۴. بررسی تطبیقی تقریر ابن سینا و تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین

اکنون و پس از ارائه گزارشی از تقریر ابن سینا و تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین نوبت به بررسی تطبیقی این دو تقریر می‌رسد. برای بررسی تطبیقی لازم است هم به وجوه اشتراک این دو تقریر اشاره شود و هم وجوه اختلاف آنها. در اینجا نخست به بررسی وجوه اشتراک میان این دو تقریر می‌پردازیم.

۴-۱. وجوه اشتراک تقریر ابن سینا و تقریر علامه طباطبایی

با مقایسه و تطبیق میان این دو تقریر، در مجموع می‌توان سه وجه اشتراک میان آنها به دست آورد. این وجوه، عبارت است از: لمی بودن هر دو تقریر، بی‌نیازی هر دو تقریر از ابطال دور و تسلسل، و اثبات صفات واجب الوجود علاوه بر اثبات وجود او.

وجه اول: استدلال از راه معلول به علت نبودن

نخستین وجه اشتراک میان این دو تقریر آن است که سیر استدلال در هر دو به گونه‌ای است که از معلول به علت استدلال نمی‌شود. توضیح آنکه استدلال برهانی، از دو قسم خارج نیست؛ برهان *إن* و برهان *لم*. برهان *إن* آن است که از طریق وجود معلول، به اثبات وجود علت می‌پردازد؛ مانند آنکه از وجود نور، وجود خورشید اثبات گردد. وجود خورشید، علت برای تابیدن نور است. حال اگر به وجود نور، علم داشته باشیم می‌توانیم وجود علت آن، یعنی خورشید را نتیجه بگیریم؛ برخلاف برهان *لم* که در آن، از راه وجود علت، بر وجود معلول استدلال می‌شود. برای مثال گفته می‌شود که اگر باران باریده باشد، زمین خیس است، لکن باران باریده است، پس زمین خیس است. در این استدلال، بارش باران، علت برای خیس شدن زمین است؛ از این رو با علم به وجود علت، می‌توان وجود معلول را نتیجه گرفت. تفاوت عمده این دو نوع استدلال برهانی آنی است که برهان *إن*، مفید یقین نیست، در حالی که برهان *لم* با حفظ شرایط، مفید علم و یقین خواهد بود. (ابن سینا، ۱۳۷۵، ص ۹۰)

پس از این توضیح، به سراغ تقریر ابن سینا از برهان صدیقین می‌رویم. با ملاحظه آن پی می‌بریم که در تقریر او، به هیچ وجه، از راه وجود معلول، بر وجود علت استدلال نشده است؛ زیرا بر اساس مقدمه (۱) که مدعی است «شی‌ای در خارج وجود دارد» آنچه مسلم دانسته شده است و به اصطلاح، مبدا برهان قرار گرفته است، اصل وجود یک موجود در

عالم خارج است و در ادامه برهان نیز هیچ‌گاه وجود یک معلول در عالم خارج مسلم گرفته نشده است تا بر این اساس، وجود علت آن اثبات گردد. بنابراین، تقریر ابن سینا را نمی‌توان برهان آن به حساب آورد.

اما تقریر علامه طباطبائی چگونه؟ با نگاهی به تقریر او نیز می‌بینیم که در سیر استدلال، از وجود معلول به وجود علت استدلال نشده است، زیرا مقدمه (۱) مدعی است که واقعیتهای در خارج هست، و این واقعیت، لزوماً وجود معلول نیست تا استدلال بر وجود معلول مبتنی باشد. از این رو، تقریر او نیز برهان آن نخواهد بود و در مجموع می‌توان گفت «استدلال از راه معلول بر علت نبودن»، نخستین وجه اشتراک هر دو تقریر به شمار می‌رود. ممکن است گفته شود که شما در توضیح اقسام برهان، به دو قسم برهان انی و برهان لمی اشاره کرده و وجود قسم سوم برای این تقسیم را نفی کردید. حال اگر بپذیریم که تقریر ابن سینا و تقریر علامه طباطبائی، استدلال از راه وجود معلول بر وجود علت نیست، بر اساس جامع و مانع بودن تقسیم مذکور، هر دو تقریر بالضروره از اقسام برهان لم خواهد بود. بنابراین، وجه مشترک دو تقریر را باید «برهان لم بودن» دانست، نه «استدلال از راه معلول بر علت نبودن»!

در پاسخ باید گفت درست است که حکمای اسلامی، برهان را در یک تقسیم، به برهان آن و برهان لم تقسیم کرده‌اند، این نیز درست است که مقتضای جامع و مانع بودن تقسیم آن است که اگر یک برهانی در زمره یکی از اقسام قرار نگرفت، لزوماً بالضروره، از افراد قسم دیگر محسوب می‌گردد، ولی نکته در این است که هم ابن سینا و هم علامه طباطبائی، از «برهان لم» نامیدن تقریر خود پرهیز کرده‌اند. برای نمونه، ابن سینا خود در کتاب الالهیات من الشفاء می‌گوید: «البرهان عیه لانه لا عله له و لذک لالم له» (ابن سینا، ۱۳۶۳ ب، ص ۳۴۸؛ تأکیدها افزوده شده است) و با این عبارت، وجود هرگونه برهان لمی بر اثبات واجب الوجود بالذات را نفی می‌کند. علامه طباطبائی نیز ضمن رد لمی بودن تقریر خویش از برهان صدیقین تصریح می‌کند: «و هو مع ذلک برهان انی سلک فیه من بعض اللوازم و هو کون الوجود حقیقه مشککه ذات مراتب تامه صرفه». (صدرالمتألهین، ۱۴۱۰، ج ۶، ص ۱۳)

ممکن است گفته شود اگر بر اساس عبارات نقل شده ابن سینا و علامه طباطبائی، هر

دو، لمی بودن تقریر خود از برهان صدیقین را نفی می‌کنند، این مطلب مستلزم آن است که «انی بودن» را به عنوان وجه مشترک هر دو تقریر معرفی کنیم، نه «استدلال از راه معلول بر علت نبودن» را!

در پاسخ باید گفت تردیدی وجود ندارد که هر دو حکیم در اینکه تقریرشان «استدلال از راه معلول بر علت» نیست، اتفاق نظر دارند. ولی با توجه به اینکه از یک سو، بر اساس تقسیم ثنایی مذکور، هر برهانی، یا برهان انی است و یا برهان لمی است و از سوی دیگر، در صناعت منطقی، به این دلیل که یک معلول نوعی مانند حرارت ممکن است از علت‌های مختلفی مانند نور خورشید، آتش، اصطکاک و... به وجود آید، چنین نتیجه گرفته‌اند که «الاعم لایدل علی الاخص». بنابراین، برهان انی یا همان استدلال از راه معلول بر وجود علت، مفید یقین نیست و اگر برهان صدیقین را در زمره برهان‌های انی قرار دهند، این بدان معنا خواهد بود که این برهان، مفید یقین نیست؛ از این رو، ابن سینا ضمن رد لمی بودن برهان صدیقین، از انی شمردن آن نیز اجتناب کرده است. در مقابل، اگر علامه طباطبایی، آن را برهان انی به حساب آورده است، بی‌درنگ تصریح کرده است که این نوع برهان انی، با سایر برهان‌های انی تفاوتی اساسی دارد؛ زیرا در این برهان، از برخی لوازم عقلی، بر برخی دیگر استدلال شده است و می‌دانیم که استدلال از یک لازمه عقلی بر لازمه دیگر، مفید یقین است. اکنون بار دیگر، عبارت علامه طباطبایی را از نظر می‌گذرانیم: «برهان انی سلک فیه من بعض اللوازم و هو کون الوجود حقیقه مشککه ذات مراتب تامه صرفه» (صدرالمتالهین، ۱۴۱۰، ج ۶، ص ۱۳). بنابراین در مجموع باید گفت نخستین ویژگی مشترک تقریر ابن سینا و تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین این است که هر دو، در «استدلال از راه معلول بر علت نبودن» مشترک هستند. اکنون به سراغ وجه اشتراک دوم می‌رویم.

وجه دوم: بی‌نیازی از ابطال دور و تسلسل

دومین وجه اشتراک تقریر ابن سینا و تقریر علامه طباطبایی این است که هم تقریر ابن سینا برای اثبات مطلوب، از ابطال دور و تسلسل بی‌نیاز است و هم تقریر علامه طباطبایی. به عبارت دیگر، هر دو تقریر به گونه‌ای است که بدون نیاز به ابطال دور و تسلسل قادر است واجب بالذات را اثبات کند. پیش‌تر در توضیح تقریر ابن سینا گفتیم که او در

استدلال خود، به اثبات این مسئله پرداخته است که دور و تسلسل معلول‌ها محال است (ابن سینا، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۲۲-۲۵)؛ در واقع، مقدمات (۸) تا (۲۶). در تقریر علامه طباطبائی نیز چنین نیازمندی مشاهده نمی‌شود؛ زیرا ایشان معتقد است بر اساس مقدمه (۸)، هرچه غیر از واقعیت در خارج است، معدوم است. (مقدمه بر اساس امتناع اجتماع نقیضین) هرچه ورای اصل واقعیت باشد، معدوم و باطل الذات خواهد بود و سخن از موجود و واقعیتی در قبال اصل واقعیت، به میان نخواهد آمد که زمینه برای تسلسل فراهم گردد. بنابراین، دومین وجه اشتراک تقریر ابن سینا و تقریر علامه طباطبائی این است که هر دو تقریر، بدون ابطال دور و تسلسل، وجود واجب بالذات را اثبات می‌کند.

وجه سوم: اثبات صفات واجب علاوه بر اثبات وجود واجب بالذات

سومین وجه اشتراک تقریر ابن سینا و تقریر علامه طباطبائی از برهان صدیقین آن است که هر دو استدلال، علاوه بر وجود واجب الوجود بالذات، از چنان قوتی برخوردار است که می‌تواند صفات واجب الوجود را نیز اثبات کند. ابن سینا در بیان این ویژگی برهان صدیقین تصریح می‌کند: «ولایمکن ان یکون من وجوه القیاسات الموصله الی اثبات العله الاولى و تعریف صفاته شیء اوثق و اشبه بالبرهان من هذا البرهان» (ابن سینا، ۱۳۶۳ الف، ص ۳۳؛ تأکیدها افزوده شده است). همچنین در کتاب الاشارات و التنبیهات می‌گوید: «تامل کیف لم یحتج بیاننا لثبوت الاول و وحدانیتة و برائتة عن الصمات الی تامل لغير نفس الوجود، و لم یحتج الی اعتبار من خلقه و فعله» (ابن سینا، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۶۶؛ تأکیدها افزوده شده است). محقق طوسی، در شرح کتاب الاشارات و التنبیهات در توضیح این ویژگی تقریر ابن سینا می‌گوید حکمای الهی با نظر در ذات وجود، به ضرورت آن و عدم ممکن بودن آن پی می‌برند و با تمرکز بر صفات وجوب و امکان، که از این برهان به دست آمده است، به صفات حضرت حق پی می‌برند (همان). علامه طباطبائی نیز ضمن تأکید بر این مطلب تصریح می‌کند: «و هو کون المرتبه التامه الصرْفه منه واجبه الوجود و الذی ذکره من ان الطریق فیه عین المقصود و ان فیه سلوکاً من ذاته (تعالی) الی ذاته ثم من ذاته الی صفاته ثم من صفاته الی افعاله» (صدرالمتألهین، ۱۴۱۰، ج ۶، ص ۱۳؛ تأکیدها افزوده شده است). به نظر او نیز تامل در ذات وجود، ما را به ضروری بودن آن و تامل در ضروری بودن آن، ما را به سایر صفات واجب الوجود رهنمون می‌گردد.

به هر حال، با مراجعه به تقریری که از ابن سینا و علامه طباطبایی نقل شد، می‌توان به وجود این ویژگی در هر دو تقریر پی برد. برای نمونه، مقدمه (۲۹) در تقریر ابن سینا مدعی است: «در هر صورت، واجب بالذات موجود است» و مقدمه (۱۴) در تقریر علامه طباطبایی نیز اذعان می‌کند که: «واقعیت در خارج، ضرورت ازلی دارد». پس در هر دو تقریر، صفت «ضروری بودن» برای واجب الوجود، اثبات شده است و می‌توان با تامل در این صفت، به سایر صفات واجب الوجود پی برد. در نتیجه، وجه اشتراک دوم میان دو تقریر عبارت است از اینکه هر دو علاوه بر وجود واجب الوجود، صفات او را نیز اثبات می‌کند.

۲-۴. وجوه اختلاف تقریر ابن سینا و تقریر علامه طباطبایی

پس از بررسی وجوه اشتراک میان این دو تقریر، نوبت به بررسی وجوه اختلاف آنها می‌رسد. با بررسی آنها، در مجموع می‌توان به چهار وجه اختلاف پی برد. این وجوه اختلاف عبارت است از: در تقریر ابن سینا، از اصل وجود استفاده شده است، در حالی که در تقریر علامه طباطبایی، از اصل واقعیت؛ تقریر ابن سینا تنها قادر به اثبات ضرورت ذاتی واجب الوجود است، در حالی که تقریر علامه طباطبایی، ضرورت ازلی واجب الوجود بالذات را نیز اثبات می‌کند؛ ابن سینا در تقریر خود، از مقدمات متعددی استفاده کرده است، در حالی که علامه طباطبایی در تقریر خود با استفاده از کم‌ترین مقدمات، مطلوب را اثبات کرده است. اینک توضیح این وجوه اختلاف.

وجه اول: اصل وجود در مقابل اصل واقعیت

نخستین وجه اختلاف میان تقریر ابن سینا و تقریر علامه طباطبایی این است که ابن سینا در تقریر خود، بر اصل وجود یک موجود در خارج تکیه کرده است و آن را مبدأ اثبات وجود واجب بالذات قرار داده است؛ در حالی که علامه طباطبایی به جای استفاده از اصل وجود، به سراغ اصل واقعیت رفته و آن را تکیه‌گاه تقریر خود قرار داده است. این مطلب، از تامل در مقدمات تقریرها به دست می‌آید. نخستین مقدمه در تقریر ابن سینا عبارت است از:

شی‌ای در خارج وجود دارد. (بدیهی)

در حالی که مقدمه اول تقریر علامه طباطبایی چنین است:

واقعیت عینی بالذات، بطلان و نیستی را برنمی‌تابد. (مقدمه بدیهی وجدانی) از مقایسه این دو مقدمه، به روشنی می‌توان یافت که در گزاره نخست، وجود یک شیء در عالم خارج، محور برهان قرار گرفته است؛ در حالی که در گزاره دوم، محور برهان، بطلان ناپذیر بودن واقعیت عینی است.

در اینجا ممکن است این پرسش مطرح گردد که با توجه به اینکه موضوع فلسفه، وجود بماهو وجود است و اصولاً - همان گونه که علامه طباطبائی نیز اذعان کرده است (علامه طباطبائی، ۱۵) - همه احکام فلسفی به نوعی به وجود بازمی‌گردد، حال چگونه است که او خود در مهم‌ترین برهان بر اثبات واجب بالذات، به سراغ اصل وجود نرفته است؟!

در پاسخ باید گفت که با بررسی سخنان علامه طباطبائی، مطلب صریحی در این زمینه به دست نمی‌آید، ولی از سخنان ایشان در پاورقی کتاب الحکمه المتعالیه می‌توان دریافت که او با روی‌گردانی از اصل وجود و روی آوردن به اصل واقعیت، تلاش دارد تا تقریر خود را از گزند تردیدهای سوفسطاییان ایمن سازد. او می‌گوید: «فلو فرضنا بطلان کل واقعیه فی وقت او مطلقاً کانت حینئذ کل واقعیه باطله واقعاً (ای الواقیه ثابته) و کذا السوفسطی لو رای الاشیاء موهومه او شک فی واقعیتها فعنده الاشیاء موهومه واقعاً و الواقیه مشکوکة واقعاً» (صدرالمتالهین، ۱۴۱۰، ج ۶، ص ۱۴-۱۵؛ تأکیدها افزوده شده است). در حقیقت، علامه طباطبائی با مبدا قرار دادن اصل واقعیت تلاش کرده است تا بر قوت تقریر خود در برابر کسانی که در وجود واقعیت تردید دارند یا حتی آن را انکار می‌کنند بیافزاید. گویی در نظر او، با تقریر ابن سینا نمی‌توان به مقابله با سوفسطاییان برخاست؛ زیرا نخستین مقدمه تقریر او اذعان می‌کند که: شی‌ای در خارج وجود دارد. (بدیهی)

در حالی که سوفسطایی در مقابل مدعی است که چنین وجودی نزد او موهوم یا دست‌کم مشکوک است. بنابراین، ابن سینا قادر به ادامه استدلال نخواهد بود. برخلاف تقریر علامه طباطبائی؛ زیرا اگر سوفسطایی در مقام محاجه برآید و وجود شی‌ای در خارج را انکار کند یا دست‌کم در وجود آن تردید کند، علامه طباطبائی از او خواهد پرسید که آیا این انکار یا تردید تو، واقعی است یا غیر واقعی؟ سوفسطایی به ناگزیر پاسخ خواهد داد: «واقعی است»؛ یعنی انکار و تردید او مطابق با واقع است. اینجاست که علامه طباطبائی،

سوفسطایی را وادار به پذیرش نخستین مقدمه تقریر خود کرده است که بر اساس آن:
 واقعیت عینی بالذات، بطلان و نیستی را بر نمی‌تابد. (مقدمه بدیهی وجدانی)
 و از این رو، سیر استدلال ادامه خواهد یافت تا به اثبات وجود واجب بالذات منتهی
 گردد. بنابراین نخستین وجه اختلاف تقریر ابن سینا و تقریر علامه طباطبایی عبارت است
 از اینکه ابن سینا در تقریر خود، اصل وجود را مبدا استدلال قرار داده است؛ در حالی که
 علامه طباطبایی، اصل واقعیت را مبدا استدلال قرار داده است.

وجه دوم: ضرورت ذاتی در مقابل ضرورت ازلی

تقریر ابن سینا، اختلاف دومی نیز با تقریر علامه طباطبایی دارد. بر اساس این وجه
 اختلاف، استدلال ابن سینا تنها قادر است وصف ضرورت ذاتی را برای واجب الوجود
 اثبات کند و به هیچ وجه توانایی اثبات ضرورت ازلی واجب بالذات را ندارد، در حالی که
 تقریر علامه طباطبایی، ضرورت ازلی داشتن واجب بالذات را اثبات می‌کند. توضیح
 آنکه در یک تقسیم، ضرورت را به اقسام مختلفی تقسیم می‌کنند؛ یکی از اقسام ضرورت،
 ضرورت ذاتی است. این ضرورت بدان معناست که وصف ب برای ذات الف، مادام که
 ذات الف وجود دارد، ثابت است. بنابراین، ضرورت ذاتی، ضرورت مادام الذات است؛
 یعنی ضرورتی است که مقید به دوام و بقاء ذات است. در مقابل، ضرورت ازلی، به
 ضرورتی اطلاق می‌شود که به هیچ قید و شرطی محدود نیست و همواره و همیشه و به
 تعبیر دقیق‌تر «ازلاً و ابداً» ضرورت دارد. حال با توجه به غناء واجب بالذات و شدت وجود
 آن، آنچه سزاوار وجود واجب بالذات است، ضرورت ازلی است که هیچ قید و شرطی
 ندارد، نه ضرورت ذاتی که مشروط و مقید به بقاء ذات است. حال اگر نگاهی مجدد به
 تقریر ابن سینا بیافکنیم، خواهیم دید که تقریر او تنها قادر به اثبات ضرورت ذاتی است
 و از اثبات ضرورت ازلی واجب بالذات، ناتوان است. اکنون با افزودن این نکته که واجب
 الوجود، بری از هرگونه قید و شرط است، در خواهیم یافت که تقریر ابن سینا اصولاً واجب
 الوجود غنی بالذات را اثبات نکرده است و از این رو، تقریر او ناتمام است! برخلاف تقریر
 علامه طباطبایی، که ضرورت ازلی واجب الوجود را اثبات کرده است. این مطلب، از تامل
 در این دو تقریر نیز به دست می‌آید:

مقدمه (۲۹) تقریر ابن سینا:

در هر صورت، واجب بالذات موجود است. (استنتاج از (۲۸))

مقدمه (۱۴) تقریر علامه طباطبائی:

واقعیت در خارج، ضرورت ازلی دارد. (استنتاج از مقدمه (۱۲) و (۱۳))

وجه سوم: ابتناء بر اصالت وجود در مقابل لایبشرط بودن

سومین وجه اختلاف این دو تقریر، به بحثی فلسفی مطرح مربوط می‌گردد که عمدتاً از زمان صدرالمتألهین به این سو، مطرح شده است. این بحث فلسفی، همان است که از آن به «اصالت وجود» تعبیر می‌شود. توضیح این بحث فلسفی در اینجا مقدور نیست، ولی همین قدر به اجمال باید گفت کسانی که از اصالت وجود دفاع می‌کنند معتقدند که از میان وجود و ماهیت، این وجود است که واقعیت خارجی را تشکیل می‌دهد و ماهیت نیز اگر وجودی داشته باشد، به تبع یا به عرض وجود است. در مقابل، کسانی که از اصالت ماهیت دفاع می‌کنند معتقدند که ماهیت، اصیل است و وجود چیزی، جز یک امر اعتباری و ذهنی نیست. حال با توجه به وجه اختلاف اول، که بر اساس آن ابن سینا در تقریر خود بر اصل وجود در خارج تکیه کرده است و آن را مبدا استدلال خود قرار داده است، طرح اصل وجود، همان و طرح بحث فلسفی «اصالت وجود»، همان به عبارت دیگر، کسانی که در بحث اصالت وجود، از اعتباری بودن وجود و اصیل بودن ماهیت دفاع می‌کنند، ضمن ردّ تقریر ابن سینا از برهان صدیقین، معتقدند که در این تقریر، یک امر اعتباری و ذهنی، مبدا برای اثبات واجب بالذات قرار گرفته است و با توجه به اینکه نتیجه همواره تابع اخس مقدمات است، آنچه این تقریر اثبات خواهد کرد چیزی جز یک امر اعتباری و ذهنی نخواهد بود. برخلاف تقریر علامه طباطبائی، که اصولاً نامی از وجود به میان نیاورده است و با تمرکز بر اصل واقعیت که به نظر او اعم از وجود و ماهیت است، بدون آنکه در تقریر برهان صدیقین، خود را گرفتار چالش اصیل بودن یا نبودن وجود سازد، به صورت مستقیم، به اثبات وجود واجب بالذات پرداخته است. به عبارت دیگر، او در تقریر خود، از اصل واقعیت سود جسته است که نسبت به وجود و ماهیت، لایبشرط است، و اصولاً بحث از اینکه آیا این واقعیت ازلی، مصداق حقیقی مفهوم وجود است یا

مصادیق حقیقی مفهوم ماهیت، در مرحله بعد مطرح خواهد شد و اختلاف‌های مطرح در آن بحث، خللی به تقریر علامه طباطبایی وارد نخواهد ساخت. پس از بیان وجه اختلاف سوم، به سراغ چهارمین وجه اختلاف میان این دو تقریر می‌رویم.

وجه چهارم: اخصر بودن در مقابل مفصل بودن

چهارمین وجه اختلاف میان تقریر ابن سینا و تقریر علامه طباطبایی آن است که تقریر ابن سینا، بسیار پیچیده است و در تنظیم آن، از ۲۹ مقدمه استفاده شده است و این پیچدگی باعث می‌گردد تا اذعان و تصدیق به آن، از بداهت بسیار فاصله بگیرد؛ در حالی که تقریر علامه طباطبایی، تنها مشتمل بر شانزده مقدمه است و هر کدام از مقدمات، از چنان وضوح و بداهتی برخوردار است که برخی اصولاً بداهت آن را تا حدی دانسته‌اند که بتوان آن را به عنوان نخستین مسئله فلسفی مطرح کرد (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ص ۲۱۶) و بی‌تردید کوتاه بودن یک تقریر، مزیتی برای آن محسوب می‌گردد و نشانه قوت و استحکام آن و بی‌نیازی از مقدمات متعدد است. بنابراین، چهارمین وجه اختلاف این دو تقریر نیز به اخصر بودن تقریر علامه طباطبایی و مفصل و پیچیده بودن تقریر ابن سینا بازمی‌گردد.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش، با تمرکز بر تقریر ابن سینا و علامه طباطبایی از برهان صدیقین، به مقایسه و تطبیق میان آنها پرداختیم. نتایج این مقایسه را در دو محور وجوه اشتراک و وجوه اختلاف بیان کردیم. این دو تقریر، دست‌کم سه وجه اشتراک دارند که نخستین وجه اشتراک آنها این است که در هر دو، سیر استدلال به گونه‌ای است که از معلول به علت استدلال نمی‌شود. وجه اشتراک دوم آن است که هر دو تقریر، بی‌نیاز از ابطال دور و تسلسل هستند. وجه اشتراک سوم نیز آن است که هر دو تقریر، علاوه بر وجود واجب الوجود بالذات، از چنان قوتی برخوردار است که می‌تواند صفات واجب الوجود را نیز اثبات کند.

اما نخستین وجه اختلاف آنها این است که ابن سینا در تقریر خود، بر اصل وجود یک موجود در خارج تکیه کرده است و آن را مبدأ اثبات وجود واجب بالذات قرار داده است؛ در حالی که علامه طباطبایی به جای استفاده از اصل وجود، به سراغ اصل واقعیت

رفته و آن را تکیه‌گاه تقریر خود قرار داده است. دومین وجه اختلاف نیز این است که استدلال ابن سینا، تنها قادر است وصف ضرورت ذاتی را برای واجب الوجود اثبات کند و به هیچ وجه توانایی اثبات ضرورت ازلی واجب بالذات را ندارد؛ حال آنکه تقریر علامه طباطبایی، ضرورت ازلی داشتن واجب بالذات را اثبات می‌کند. اما وجه اختلاف سوم میان این دو تقریر عبارت است از اینکه ابن سینا با مبدأ قرار دادن اصل وجود در تقریر خود، اعتبار استدلال خود را منوط به اثبات اصالت وجود ساخته است، اما علامه طباطبایی با مبدأ قرار دادن اصل واقعیت، تقریر خود را از چنان قوتی برخوردار ساخته است که حتی بنا بر اصالت ماهیت نیز قادر به اثبات واجب بالذات است. و سرانجام، چهارمین وجه اختلاف میان این دو تقریر عبارت است از اینکه کثرت مقدمات تقریر ابن سینا، باعث پیچیده گشتن آن شده است و از این رو، از بداهت عقلی بسیار فاصله گرفته است؛ در حالی که تقریر علامه طباطبایی، با به کارگیری مقدمات اندک، از وضوح بیشتری برخوردار است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

۱. آشتیانی، مهدی (۱۳۷۲ش)، تعلیقه علی شرح المنظومه، تهران: دانشگاه تهران.
۲. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۵ش)، الاشارات و التنبیها، شرح: خواجه نصیرالدین طوسی، قم: نشر البلاغة.
۳. _____ (۱۳۶۰ش)، دانشنامه علایی، تصحیح: احمد خراسانی، تهران: کتابخانه فارابی.
۴. _____ (۱۴۰۰ق)، رسائل، قم: انتشارات بیدار.
۵. _____ (۱۳۶۳ش - الف)، المبدأ و المعاد، تحقیق: عبدالله نورانی، تهران: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مگگیل.
۶. _____ (۱۳۶۳ش - ب)، الالهیات من کتاب الشفاء، تحقیق: الاب قنواتی و سعید زائد، بی جا: انتشارات ناصر خسرو.
۷. _____ (۱۴۰۴ق)، التعليقات، تحقیق: عبدالرحمن بدوی، بی جا: مکتبه الاعلام الاسلامی.
۸. _____ (۱۳۷۹ش)، النجاه من الغرق فی بحر الضلالات، مقدمه و تصحیح: محمدتقی دانش پژوه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۹. _____ (۱۳۷۵ش)، البرهان من الشفاء، تحقیق: ابوالعلا العفیفی، قاهره: مطبعة الامیریة.
۱۰. سبزواری، ملاحادی (۱۳۸۰ش)، شرح المنظومه، تحقیق: حسن حسن زاده، قم: نشر ناب.
۱۱. حلی، حسن بن یوسف (بی تا)، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۲. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۵ش)، تبیین براهین اثبات خداه، قم: نشر اسراء.
۱۳. عبدی، حسن (۱۳۸۷ش)، «بررسی ملاک در برهان صدیقین»، فصلنامه اندیشه دینی، ش ۲۸، پاییز، ص ۳ - ۳۰.
۱۴. صدرالمتهین، محمدبن ابراهیم (۱۴۱۰ق)، الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعه العقلیه، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۵. طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۵ق)، نهاییه الحکمة، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۶. فارابی، ابونصر (۱۴۰۵ق)، فصوص الحکم، قم: انتشارات بیدار.
۱۷. مطهری، مرتضی (۱۳۷۱ش)، اصول فلسفه و روش رئالیسم، تهران: انتشارات صدرا.